



# زندگی گذران

کریستین بوین

بنفشه فرهمندی



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

بخش اول: زندگی گذران

مردی وارد بهشت می شود. از فرشته ای خواهش می کند ردپایی را که از خود بر زمین به جا گذاشته است، به او نشان دهد. از سر کنجکاوی، از روی عطشی کودکانه برای دیدن و دانستن. فرشته می گوید: «خیلی ساده است، برو پشت پنجره و تماشا کن.» مرد به سمت تصویر خودش در پشت شیشه می رود و ردپای خود را بر زمین می بیند؛ از دوران کودکی تا واپسین نفسش. اما یک چیز تعجبش را بر می انگیزد: گاهی هیچ اثری از ردپایش بر زمین نیست. گاهی ردپاها محوشده و تا مسافتی دورتر اثری از آن نیست. فرشته می گوید: «این مربوط به روزهایی است که زندگی تان سخت تر از آن بوده است که تاب تحملش را داشته باشید. در چنین لحظاتی، من شما را در آغوش گرفته و حمل می کردم، تا روز بعد، زمانی که دوباره احساس شادمانی کنید و به کمک آن بتوانید نیروی تان را بازیابید.»

این حکایت را به این خاطر در مقدمهٔ این کتاب آورده‌ام که من خود هرگز چیزی شبیه به این ننوشته‌ام: از حمل شدن در آغوش چیزی سبک‌تر از خودم. مثل یک فرشته - بلکه همیشه از آغوش زندگی گذران نوشته‌ام؛ از آغوش هیاهوی پرشرار زیستن. برای لمس معصومیت روز، زمان لازم است. برای درک سادگی یک زبان زمان لازم است. برای یاد گرفتن زمان لازم است. و زمانی باز هم بیش‌تر، برای خندیدن به آنچه که یاد گرفته‌ایم. خندیدن به دانسته‌ها مان، هم‌چنان که به جهل و نادانی مان. خندیدن مثل بهار در چشم‌ها، مثل کودکی پنهان در صدا، مثل باران در کتاب‌ها. چون در کتاب‌ها باران می‌بارد. بارانی خالص به آهستگی روی صفحات کتاب شرمی خورد؛ بارانی که از قلب می‌بارد. در این کتاب، باران بر سرانگشتان من آواز سرداده است، روی کاغذ ضرب گرفته است، هوای اتاق را تازه کرده است. در این کتاب، باران اسم زنی را با خود آورده است؛ زنی که صدایش شفاف و قلبش رقیق است: نلاً، نلاً بیلسکی<sup>۱</sup>. وقتی می‌نویسیم، برای که می‌نویسیم؟ نمی‌دانم. فکر می‌کنم دانستنش غیرممکن باشد. این‌که برای که می‌نویسیم، خود به خود در کلمات مان جاری است. درست مثل روز که بعد از شب می‌آید؛ مثل تب و تابی که در نهایت سکوت هست. کلمات به سوی ما می‌آیند تا آن‌ها را در دستان آرام خود بگیریم، و فراتر از خودشان ببریم برای نمی‌دانم چه کسی. «برای شما می‌نویسم» یعنی: برای خیلی فراتر از شما می‌نویسم،

---

1. Nella Bielski

ولی «خیلی فراتر» از طریق شماسست که ممکن می‌شود. در گذشته برای پادشاه می‌نوشتند، برای استغاثه به درگاهش. امروز دیگر چیزی نصیب او نمی‌شود، دیگر نامه‌ای برایش نوشته نمی‌شود. امروز پادشاه به کناری گذاشته شده؛ خاموش، زیرسقف آسمان خویش. دیگر برای او نمی‌نویسیم، بلکه برای یکی از خادمان درگاهش می‌نویسیم تا او نامه را به اجمال برای وی بازگوید — از روی سروری احتمالی که در آن بازخواهد یافت: برای رساندن صدای مان به گوش پادشاه راه دیگری وجود ندارد؛ به جز آن که در برابر چشمانش حضوری سبک، ملایم و فریفته را به نمایش بگذاریم — بدون هیچ عبارت خاصی، بی هیچ کلامی. این شعر، نامه‌ای طولانی بوده است. این نامه بلندبالا، تبدیل به کتابی کوچک شده است.<sup>۱</sup> من هرگز جز کتاب‌های کوتاه چیزی ننوشته‌ام، چون نمی‌توانستم جور دیگری بنویسم؛ ولی شاید هم از روی ضرورت این کار را کرده‌ام: نوشتن یعنی تبدیل زیاد به کم، زیاده به نقصان. هیچ کتابی نمی‌تواند اندوهناک‌تر از نور باشد. هیچ نوشته‌ای نمی‌تواند بیش از یک لبخند، همه‌همه راه بیندازد.

---

۱. از آنجا که بوبن همواره به دنبال سادگی است، و خصوصا در این اثر بر آن تاکید دارد، به شکلی هوشمندانه و پرمعنا از به‌کار بردن هرگونه نشانه‌های نگارشی در متن نامه خودداری کرده است. لذا مترجم هم در تلاش برای حفظ امانت در ترجمه، همین شیوه را در پیش گرفته است ولی به ناچار برای واضح‌تر شدن مفهوم جملات، از ایجاد فواصل بین کلمات و بخش‌های مختلف نامه استفاده کرده است که طبیعتاً این فواصل در متن اصلی وجود ندارند. — مترجم.